

فدریکو مایور

فدریکو مایور* در سال ۱۹۸۷ برای یک دوره شش ساله به مدیر کلی یونسکو انتخاب شد. او سابق بر این در سمت رئیس دانشگاه گرانادا، رئیس جامعه اسپانیایی بیوشیمی، مدیر بنیانگذار مرکز بیوشیمی مولکولی در مادرید، وزیر آموزش و علوم اسپانیا و بالاخره عضو پارلمان اروپا در استراسبورگ انجام وظیفه کرده است. در بیست و پنجمین اجلاس کنفرانس عمومی یونسکو، نظرات خود را درباره نقش نظام سازمان ملل بیان کرد.

این آگاهی در واکنش به واقعتهای نوین بود. مردم بتدریج درک می کردند که دنیا یکی است؛ ارتباطات رو به افزایش بود؛ علائق تجاری، صنعتی و مالی دیگر در چارچوب ملی و یا حتی قاره ها نمی گنجید؛ اطلاعات به طور منظم از اقیانوسها عبور می کرد. ظهور نظام جهانی، سازمانی را که تبادل نظر در سطح جهانی را ممکن می نمود، ایجاد می کرد.

بنابراین نظام در پاسخ به یک ضرورت ایجاد شد؟
— نوع بشر تنها موجودی است که توانایی خاص از خلاقیت در آن به ودیعه نهاده شده است. همیشه اشخاص آینده نگر و وجود داشته اند که وقت خود را برای یافتن پاسخ مسائل جدید صرف کنند.

نخستین نهاد بین المللی — مجمع ملل — پس از جنگ جهانی اول ایجاد شد. این آشوب نشان داد که جهان صرفاً بازاری نیست که باید در آن سهیم شد، بلکه میراثی است که باید به حفظ آن همت گماشت. نه تنها بعضی از دولتمردان، بلکه تعدادی از فلاسفه، دانشمندان و نویسندگان بر این عقیده بودند که دو سازمان متمایز تشکیل شود که در یکی از آنها به اختلافات سیاسی رسیدگی شود (مجمع ملل) و دیگری برای توسعه همکاری در امور فرهنگی و فکری تلاش کند (مؤسسه بین المللی همکاری فکری).

البته وقتی که از میراث سخن می گویم، قصد من از آن فقط میراث مادی — طبیعی، محیطی، هنری و معماری — نیست، بلکه

اگرچه افکار عمومی در بسیاری از کشورها از وجود نظام سازمان ملل مطلع است، اما از کارایی عملی این نظام مطمئن نیست. آیا شما واقعاً وجود آن را ضروری می دانید؟
— امروزه ضرورت این نظام حتی بیشتر از گذشته محسوس است. سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ بعد از فاجعه جنگ با موقعیتی تلخ و عریان (که اغلب این دو با هم اند) روبرو بود، اما امروزه مجبور است پاسخگوی مسائلی باشد که طبیعت جهانی آنها هر دم افزایش می یابد، به طوری که صرفاً به طور مشترک و همگانی می توانیم با آنها برخورد کنیم.

این نظام، هرگز نتوانسته تمام مسائلی را که با آنها برخورد کرده، حل کند. اما به مرور به عنوان محل جلسات و دادگاههایی برای رفع اختلافات و مصالحه، محلی که در آن می توان برداشتهای جدیدی را سراغ گرفت و بالاخره مرجعی که در تکاپوی یافتن راهی نو برای همکاری است، ارزش خود را نشان داده است. و در اصل، شکل جدیدی از «دهکده جهانی» است. دهکده ای که با اعتقادات متفاوت و گوناگون تجدید سازمان می دهد و باید همه هویتهای فرهنگی، مردمان متنوع بشمار و اصالت یگانه هر جامعه را حفظ کند.

برخلاف تصور غلطی که اغلب ابراز می شود، نظام سازمان ملل از هیچ به وجود نیامده که بر اساس تصمیم گروهی خیال پرداز آرمانگرا و به دلخواه بنیان گذاری شده باشد. آن خود، تداوم تاریخی طولانی و نتیجه یک روند تاریخی است که در اواخر قرن نوزدهم آغاز شد که در نتیجه آن تعداد رو به افزونی از افراد، جریانهای و ملتها نیاز به ایجاد نهادهای عمومی برای مشورت و همکاری را در سطح بین المللی احساس می کردند.



علاوه بر آن، میراث معنوی و فکری ما را — که ثمره شناخت، حقوق بشر، ارزشها و اصول جهانی است — نیز دربرمی گیرد. اما مجمع ملل توان آن را نداشت که در برابر طوفان فاشیسم از آن میراثها دفاع کند. جنگ جهانی دوم اعلام خطر جدی تری برای بشریت بود. نه تنها میزان مرگ و ویرانی در تمام سطوح، از جنگهای قبلی افزونتر بود، نه تنها اختلافات به تدریج پنج قاره را دربرمی گرفت، افزون بر آن، انفجار دو بمب اتم به جهانیان نشان داد که برای نخستین بار در تاریخ بشریت، انسان می تواند خود را به نابودی بکشانند. جنگ سوم جهانی می تواند به مفهوم نابودی نسل بشر باشد.

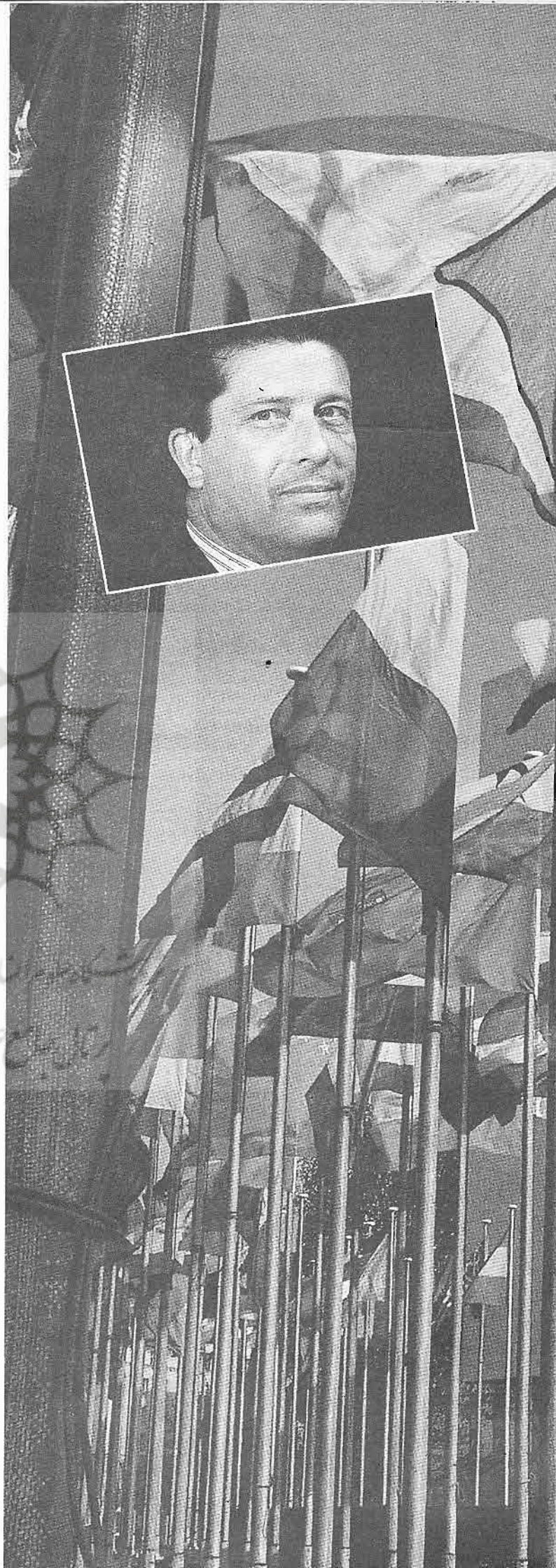
تا آن موقع، تمام جنگها — کلیه درگیریها — برندگان و بازندگان خود را داشت. اما امروزه همه طرفین درگیری با تهدید شکست روبرو هستند. جنگ مفهوم خود را از دست داده است. تمدن جنگ به تدریج جای خود را به تمدن صلح داده است و آن نه به علت دستیابی به فضیلت [اخلاقی] که ناشی از وحشت قدرتی است که تکنولوژی حاکم بر آن است. فرهنگ صلح باید متولد می شد، اما نه از عقل انسانها بلکه از اضطراب بیحد آنان. در این نقطه عطف [تاریخ] — شاید به تصور من حساسترین لحظه در تاریخ بشریت — بود که نظام سازمان ملل بنیانگذاری شد.

سازمان ملل، با خواستهایی بالاتر از مجمع ملل، توسعه زمینه همکاری کلیه ملتها و در بسیاری از زمینه های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و فعالیت بشردوستانه را هدف خود قرار داد، سازمان ملل، ارگان سیاسی این نظام است که با یک سری از سازمانهای بین المللی، دفاتر، برنامه ها و صندوقها و کمیسیونها تکمیل می شود؛ یونسکو برای آموزش، علوم و فرهنگ؛ دبلیو ایچ او برای بهداشت؛ یونیسف برای کودکان؛ آی ال او برای مسائل مربوط به کار؛ کمیساریای عالی برای کمک به پناهندگان؛ اف آ او برای غذا و کشاورزی و...

البته موفقیتها، چه بزرگ و چه کوچک، دستاوردهای نمایان و عادی، نارساییها یا شکستهای سازمانهای نظام سازمان ملل کاملاً به طرز فکر جامعه ملل و بخصوص آمادگی مستفادترین دولتها بستگی دارد که با موافقت خود، گرایش به صلح را تضمین کنند. با وجود این عوامل مطلوب است که سازمان ملل می تواند از پویایی همکاریهای چندجانبه بهره مند شود و همکاری را در حل مشکلاتی که کشورها به تنهایی قادر به حل آن نیستند، توسعه دهد.

این، به تصور من، بخش مهمی از اهداف سازمان ملل است. سازمان ملل تشکیل شده است تا به ما یادآوری کند که ما همگی به نوع بشر تعلق داریم و در یک سیاره با هم زندگی می کنیم. به راستی اگر این موضوع را فراموش کنیم، چه سرنوشتی خواهیم داشت؟

شما از سازمانها و دفاتری که به نظام سازمان ملل تعلق دارند، سخن می گوئید. بعضی از مردم به ضرورت ایجاد مؤسساتی برای گسترش تبادل نظر در سطح پسین المللی و همکاری و



تنظیم روابط سیاسی، بهداشت، کشاورزی و یا امور مالی به خوبی واقف هستند، ولی در مورد امور فرهنگی چه؟ آیا بین ایده‌سازمانی - با مقررات، برنامه و انتخاباتش - و ایده فرهنگی که با خلاقیت یعنی با آزادی و خودجوشی مترادف است، تضادی وجود ندارد؟

- بدیهی است که وظیفه یونسکو دخالت در روندهای خلاقیت نیست، بلکه بیشتر حمایت از شرایطی است که در آن، فعالیت‌های فرهنگی رشد کنند و بارور شوند. اما بیش از هر چیز باید بین معانی مختلف کلمه فرهنگ که می‌تواند ما را به اشتباه بیندازد، تمایز قابل شد.

در آغاز، فرهنگ، نقطه مقابل طبیعت بود تا انسان خلاق را از حیواناتی که صرفاً تابع قوانین طبیعت‌اند، جدا کند. و نیز این کلمه برای تمایز قابل شدن بین پرورش ذهن و تولید کالا توسط کار بدی به کار می‌رفت. معانی متفاوت فرهنگ کم و بیش تبیین شده است. برای گروهی، فرهنگ فقط شامل شاهکارهای والای اندیشه و خلاقیت است؛ برای گروهی دیگر، همه چیز را دربرمی‌گیرد - از تولیدات بسیار پیچیده گرفته، تا اعتقادات، سنن، شیوه زندگی و کار - که افراد را از یکدیگر متمایز می‌کند. این معنی دوم است که از سوی جامعه بین‌المللی در کنفرانس بین دولتها درباره سیاست‌های فرهنگی که در سال ۱۹۷۰ در ونیز برگزار گردید، پذیرفته شد. در دومین کنفرانس «موندیالکالت» [فرهنگ جهانی] که در سال ۱۹۸۲ در مکزیکوسیتی تشکیل شد، این برداشت متداول به تصویب رسید.

بعضی از روشنفکران از این تعریف انتقاد کردند به این دلیل که گرایش موجود ممکن است به جای تراوشات والای اندیشه بیشتر به فعالیت‌های مبتذل میدان بدهد و نیز بر ارزشهای ویژه هر ملت تأکید داشته باشد - که باعث جدایی انسان از یکدیگر می‌شود - تا ارزشهای جهانی درباره حقیقت، خوبی، زیبایی - که انسانها را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

- به نظر من این انتقاد درست نیست و از درک نادرست از چارچوب تعریف ما که تعریفی عملی و قابل اجراست، ناشی می‌شود. در نظام سازمان ملل، که در آن مکاتب مختلف فلسفی در کنار یکدیگر قرار دارد، اساس موافقت، زمینه‌های عمل است البته عملی که به وسیله اصول اساسی‌ای که کل نظام ما بر آن استوار است، هدایت می‌شود.

تعاریف، نقاط آغازین هستند و در همکاری فرهنگی تنها نقطه ممکن برای آغاز، به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی و احترام به آن تنوع است - که شکل اولیه آن، احترام به شئون انسانی در فرهنگهای مختلف است. مشخص‌تر بگویم، هر فردی از نظر زیست‌شناسی و از نظر اجتماعی - فرهنگی موجودی منحصر به فرد است و قبول این امر، اصل ضروری تفاهم متقابل است. البته این بدان معنا نیست که همه چیز در کلیه فرهنگها، ارزش برابر دارند و نتوان ویژگیهای فرهنگی را اعتلا بخشید. در برداشت یونسکو از فرهنگ، ساده‌اندیشی وجود ندارد. فرهنگها،

هستیهای غیرقابل لمس نیستند. آنها محصول تاریخ هستند. هر یک از آنها، نکات برجسته و زوایای تاریک، عظمت و تحرک به سوی تعالی و رویاهای برادری و نیز تعابلات نه چندان مقبول خود را داشته‌اند و نقش ما، توجه به بهترینها و جنبه‌های کاملاً انسانی در آنهاست؛ جنبه‌هایی که طبیعتاً ایجاد روح صلح طلبی می‌کنند.

با توجه به این مطالب، وظایف یونسکو را چگونه تعریف می‌کنید؟

- باید اختلافات فرهنگی را کنار گذاشت و به آنچه که انسانها را به یکدیگر نزدیک می‌کند، و در هر فرهنگ جنبه جهانی دارد، بها داد. برای رسیدن به این هدف، باید از ایده‌های اساسی هر فرهنگ شروع کرد که اغلب به نوبه خود ترکیبی از دیگر فرهنگهاست در عین حال که در تاریخ تمدن بشری مشخصات طبیعی و مظهر خود را داراست؛ علامت هویتی که به وسیله آن خود را در هر برهه‌ای از تاریخ می‌شناساند و به وسیله دیگر تمدنهای جهان شناخته می‌شود. من یک کاتالونیایی هستم و به سرزمین و زبانی که با آن پدر و مادرم را مخاطب قرار می‌دهم، عمیقاً عشق می‌ورزم. این فرهنگ، ثمره چندین تمدن است که سیمای خاص ما را ترسیم می‌کند. من می‌دانم که تنها زمانی می‌توانم بدون مانع آن را توسعه بدهم که برای وحدت اسپانیا و تقویت کلیه فرهنگهای ملی فعالیت کنم. در گذشته، نادیده گرفتن این حقیقت اساسی، اغلب موجب توهین به دیگران می‌شد. دلایلی وجود دارد که ثابت می‌کند به همان اندازه که مردم خود را بشناسند، به انگیزه‌ها و شیوه زندگی‌شان آگاهی داشته باشند و به ارزشهای مورد احترامشان پی ببرند و نیز بدانند که جدا از این ویژگیهای قومی، آمال و آرمانهایشان در امور اساسی مشترک است، همفکری متقابل آسانتر خواهد شد.

از این روست که نخستین وظیفه یونسکو در زمینه فرهنگ، چنانکه در اساسنامه آن آمده است، «گسترش و افزایش وسایل ارتباط بین... مردم... برای دستیابی به تفاهم مشترک و شناخت حقیقی‌تر و کاملتر زندگی دیگران» ذکر شده است.

یونسکو کوشش می‌کند تماسها و جلسات بین هنرمندان، صنعتگران، روشنفکران، نقاشان، مربیان آموزشی، طراحان، نویسندگان و شعرای کلیه مناطق و کشورها را افزایش داده و مباحث و تصمیماتی را که در این جلسات مطرح می‌شود، منتشر کند. این مردم هستند که ثروت اصلی بشریت را تشکیل می‌دهند. آنها نه تنها قادرند ما را از مفهوم گذشته آگاه کنند، مهمتر از آن، می‌توانند از آینده ممکن نیز تصویر روشنی ارائه دهند. یونسکو در سایه همکاری با سازمانهای غیردولتی، مؤسسات حرفه‌ای، هنرمندان و مبتکران است که برنامه‌های فرهنگی خود را طرح و اجرا می‌کند.

بی‌مورد نخواهد بود اگر بگویم که بشر کاملترین پدیده است؛ چرا که ارزشمندترین - و تهدید شونده‌ترین - آثار فرهنگی عبارتند از زبانهای اقلیتها، روایت‌های شفاهی، آوازاها، رقصها و مراسم و سنن بسیاری از کشورها که هنوز نمی‌توانند به کنسرت‌های فرهنگی

بزرگ جهانی راه یابند. من عمیقاً بر این نکته اصرار می‌ورزم. همان گونه که از آزادی هنرمندان باید حمایت شود، بقای هنرها، ادبیات عامیانه و فرهنگ مردمی باید تضمین شود. این دو وظیفه جدا از هم نیستند.

فعالیت‌های عمده یونسکو مانند نجات ابوسمبل سور بودور مشهور است. امروزه بحث و گفتگوی زیادی در مورد موافقت بین جناح‌های مختلف کامبوج با توجه به نقش یونسکو در حفظ و نگهداری آنگکورات بر سر زبان‌هاست.

— یونسکو هر کجا که شرایط ایجاد کند، آمادگی آن را دارد که فوراً اقدام کند. اما فعالیت این سازمان، در زمینه فرهنگ از نجات آثار و بناهای تاریخی فراتر می‌رود. سازمان یونسکو از سه ارگان حقوقی بین‌المللی بسیار مهم سرپرستی می‌کند: انجمن حفاظت آثار فرهنگی در صورت بروز برخورد مسلحانه؛ انجمنی برای ممانعت و جلوگیری از صادرات و واردات و انتقال مالکیت غیرقانونی آثار فرهنگی و انجمن حفاظت آثار فرهنگی جهان و میراث طبیعی.

یونسکو همچنین به ترجمه و چاپ شاهکارهای ادبی بسیاری از کشورها، از طریق تهیه فهرست و ضبط و انتشار مجموعه بی‌نظیری از موسیقی سراسر جهان، همت گماشته است. امروزه در بسیاری از کشورها، از طریق کتابها، نوارها و برنامه‌های رادیو - تلویزیونی، آثار دیگر کشورها و واقعیتها و مسائل مناطق دور افتاده پخش می‌شود. به تدریج، اما مطمئناً، مسائل جهانی وارد زندگی روزمره می‌شود. این یکی از فعالیت‌های مهم و تحسین برانگیز یونسکوست.

در مورد خلاقیت فرهنگی به معنی خاص آن چه نظری دارید؟ — این دیگر از اختیارات خود افراد است که با آزادی کامل می‌توانند احساس درونی، شعور و استعداد خود را تقویت کنند. هیچ چیز نباید مانع یا سانسور کننده این آزادی باشد، برعکس، باید از هر امکانی برای حمایت و شکوفایی آن استفاده کرد. می‌خواهم بگویم که کارایی یونسکو، قبل و بعد از این آزادی است. از سویی هر نوع خشونت ممکن رانفی می‌کند و از سویی دیگر، در پی ایجاد شرایط مناسب برای به کارگیری خلاقیت است.

بدیهی است که یکی از شرایط لازم برای شکوفایی خلاقیت هنرمند، تشویق به آموزش، به وجود آوردن چشم‌اندازهای روشن و از طرفی غنی کردن منابع الهام، آزادی نشر افکار و آثار کلیه فرهنگهاست؛ که در عین حال باعث ترویج درک عمیق‌تری از اعتبار جهانی‌ای که هنرمندان بتوانند در فرهنگهای خود بیابند می‌شود.

رابطه بین شناخت متقابل عمیق‌تر، افزایش مبادلات فرهنگی و تقویت صلح، برای همه کس روشن نیست. تعداد زیادی از

درگیرها، بین اقوام همسایه به وجود می‌آید که یکدیگر را می‌شناسند و با یکدیگر در ارتباط اند. دو جنگ جهانی از اروپا آغاز شد؛ بین مردمی که در ارزشهای اساسی فرهنگی سهیم و از وسایل ارتباطی پیشرفته برخوردار بودند.

— اغلب ایجاد تفاهم متقابل بین همسایگان و شهرهای مجاور مشکلتر است - چرا که آنها مدام با هم مواجه می‌شوند و هر یکی سعی دارد که دیگری را در سنن خود جذب کند و سنن طرف مقابل را بکوبد. تفاهم متقابل به خودی خود، با تماسهای سیاسی و بازرگانی که بین دولتها برقرار می‌شود، حاصل نمی‌شود. این تماسها به همان سادگی که ممکن است به توافق بینجامد، امکان دارد به درگیری منجر شود. بستگی به این دارد که واکنشهای مبتنی بر ترس و سوءظن و تحقیر متقابل تقویت شوند، یا قابلیت‌های پنهان مردم برای ارج نهادن به حقیقت و زیبایی هر کجا که قابل دسترسی باشد؛ احترام به نگرشها و شیوه‌ای گوناگون، ترجیح دادن بردباری و جستجوی خوش منشی.

مثلاً ایدئولوژی نازی را در نظر بگیریم. چگونه خود را در فرهنگ آلمان جا کرد؟ با تحریف جنبه‌های والای آن فرهنگ و تجلیل از احساسات خودپسندانه. سران نازی از بشردوستی کانت، از جهان وطنی گوته و از خودگذشتگی بتهوون به سهولت گذشتند. آنها مدام برتری نژادی و فرهنگ منحط اعمال خشونت را تبلیغ کردند و سعی کردند هموطنان خود را به این نگرش که کل تاریخ آلمان به طور طبیعی چنین مسیری را طی خواهد کرد، عادت دهند. به همان گونه، آنها با منحصر کردن تاریخ آلمان به رود رویی نژادی، زنده نگه داشتن خاطرات جنگهای گذشته و تاکید بر هر چیزی که دیگران را نفی می‌کند و نسبت دادن فلاتکهای آلمان به آنها و توجیه انتقام جویی آبی، تاریخ آلمان را تحریف کردند. امروزه همه اینها دیوانگی و غیر واقعی به نظر می‌آید.

در اینجا جالب است به تجربه‌ای که یونسکو مستقیماً در آن دخیل بوده است، اشاره کنیم. درست پس از جنگ بود که یکی از وظایف سازمان ما، بر اساس بازنگری کتب تاریخی و شناسایی اشتباهات در واقعیت امر و قضاوت‌های متعصبانه قرار گرفت. تاریخ نگاران هر دو طرف، در ایجاد درگیری سهیم بودند. آنها با ایده خیر خواهانه به کار مشغول شدند. اما تجربه آنها یک شکست بود. آنها نه تنها در تفسیر بعضی از واقعیتها نظر متفاوت دادند، بلکه گاهی در وجود حتمی واقعیتهای بخصوصی اختلاف داشتند.

چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید؟ آیا جنگ چنان اثر عمیقی در افکار مردم نهاده است که درست پس از اتمام آن، امید دستیابی به یک نظر عینی از امور غیر واقعی می‌نمود؟

— به نظر من آن، خیلی زود بود؛ اما بلا از آن هم عظیمتر. من قبلاً گفتم که جنگ سرزمینهایی را زیر و رو کرد که از پیش آمادگی را داشتند، آن جنگ به زخمهای بسیار کهنه که با ضربات جنگهای قبلی عمیق‌تر شده بودند با دستکاری فرهنگ و تاریخ بیشتر زد. همین ماجرا از آن زمان به بعد هم در درگیریهای دیگر، حتی اگر

مبلغین آنها چندان تند نرفته باشند که از آن به عنوان راه حل نهایی طرفداری کنند، اتفاق افتاد.

جنگ ریشه‌های عمیقی در گذشته بسیاری از ملت‌ها دارد. برای ریشه کن کردن آن، به کوششی مداوم و شجاعانه نیاز است که در خدمت حقیقت باشد. در این روند البته سیاستمداران، نقش تعیین کننده‌ای دارند. اما آنها تنها نیستند. فلاسفه، هنرمندان، فیلم‌سازان و روزنامه‌نگاران، همگی خواه و ناخواه تا آن حد که علاقه، احترام و تحسین را برای فرهنگ خود و دیگران برمی‌انگیزند، نقش دارند.

در اینجا، یونسکو می‌تواند به عنوان وسیله بسیج و تحرک، رهبری را در سطح جهان به عهده بگیرد. دانشمندان و آموزگاران مدارس و مدرسین دانشگاه‌ها نیز در این تلاش باید سهیم شوند. انتشار بی‌قید و شرط اطلاعات علمی و تکنولوژی به سراسر جهان تنها وسیله برای حل پیچیدگی‌های معنوی و همکاری عملی متقابل بین محققین کلیه مناطق است. تبادل تجربه بین فرهیختگان سراسر جهان، به تدریج این اعتقاد را گسترش می‌دهد که هر یک از ما گنجینه بخش معینی از حقیقت ارزشمند هستیم... و اینکه نه یک شخص، مطلقاً نه یک شخص بخصوص کل حقیقت را در اختیار دارد. برسر این مرز دشوار بین تردیدها و اطمینانها بین احترام به خود و احترام به دیگران است که باید قرار بگیریم اگر می‌خواهیم به آزادی خدمت کنیم و کشف خلاق دایمی را گسترش دهیم.

در شروع این مرحله از تاریخ جهان که زیر پرچم فرهنگ صلح و آموزش آغاز می‌شود و دستیابی به شناخت باید سرنوشت مشترک را بدون استثنا رقم بزنند. دیگر نباید امتیاز اشخاص معینی در کشورهای بخصوصی مطرح باشد. این رویای ماست. رویایی از یک صفحه جدید که باید به زبانی جدید نوشته شود که از بیان افکار شهروندان آزاد و خلاقیت بدون قید و شرط آنان در زندگی روزمره نشأت گرفته است. زبانی که ترجمان موثقی از آرامش ذهن است؛ زبانی به دور از انحصار و تبعیض، زبانی که ممکن است بالاخره یگانه حامل فرهنگ باشد.

ترجمه شهناز سلطانزاده

